**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010916**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در مورد یک سری از روایت‌هایی صحبت می‌کردیم که یک سری استدلال شده بود برای این که قبل از قبض صدقه صحیح است. این روایت‌ها یکی‌اش روایت ۳۵۰۷۸ بود. توضیح بیشتری در مورد این روایت بدهم، یک بار دیگر این روایت را بخوانم و مطلبش را بیشتر توضیح بدهم. روایت سوم از باب ۳ از ابواب الوقوف و الصدقات. روایت «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَى وُلْدٍ قَدْ أَدْرَكُوا إِذَا لَمْ يَقْبِضُوا حَتَّى يَمُوتَ فَهُوَ مِيرَاثٌ» که صدقۀ بر شخص معین غیر مقبوضه باشد می‌فرماید این صدقه لزوم ندارد و بعد از مرگ میراث هست.

«وَ إِنْ تَصَدَّقَ عَلَى مَنْ لَمْ يُدْرِكْ مِنْ وُلْدِهِ فَهُوَ جَائِزٌ» یعنی نافذ، جائزٌ یعنی لازمٌ «لِأَنَّ وَالِدَهُ هُوَ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ» از این به بعد مورد بحث ماست «وَ قَالَ لَا يَرْجِعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا ابْتَغَى بِهَا وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَالَ الْهِبَةُ وَ النِّحْلَةُ يَرْجِعُ فِيهَا صاحبها إِنْ شَاءَ حِيزَتْ أَوْ لَمْ تُحَزْ إِلَّا لِذِي رَحِمٍ فَإِنَّهُ لَا يَرْجِعُ فِيهِ.»

این روایت مضمونش هم آن تکه‌ای که مورد بحث ما هست که لا یرجع فی الصدقة اذا تصدق بها ابتغی وجه الله، در روایت عبید بن زراره ۳۵۰۸۲ هم هست. و همچنین ۳۵۱۶۱ هم مضمونش شبیه همین هست، اینها همه بحث‌های یکسان دارند.

«عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّمَا الصَّدَقَةُ مُحْدَثَةٌ إِنَّمَا كَانَ النَّاسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَنْحَلُونَ وَ يَهَبُونَ» از اینجا به بعدش مورد بحث ماست:

«وَ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ أَعْطَى لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْئاً أَنْ يَرْجِعَ فِيهِ قَالَ وَ مَا لَمْ يُعْطِ لِلَّهِ وَ فِي اللَّهِ فَإِنَّهُ يَرْجِعُ فِيهِ نِحْلَةً كَانَتْ أَوْ هِبَةً حِيزَتْ أَمْ لَمْ تُحَزْ»

بعد در ذیلش «وَ لَا يَرْجِعُ الرَّجُلُ فِيمَا يَهَبُ لِامْرَأَتِهِ» وارد شده که فعلاً به آنها کاری ندارم.

مرحوم مجلسی در ملاذ الاخیار در ذیل این روایت زراره که الآن خواندم و روایت عبید بن زرارة لا یرجع فی الصدقة، ۳۵۰۸۲، در ذیل اینها این عبارت را دارد. ظاهر امثال هذین الخبرین ان الصدقة لا یجوز الرجوع فیها قبل القبض ایضاً و المشهور جواز رجوع قبل الاقباض و عدم جوازه بعده مطلقا و جوّز الشیخ فی بعض کتبه الرجوع فی الصدقة و فی کل ما یجوز رجوع فیه اذا کان هبةً آن به بحث ما ربطی ندارد. و یمکن حمل هذه الاخبار علی کراهة الرجوع قبل القبض. این در ملاذ الاخیار، جلد ۱۴، صفحۀ ۴۴۸ و همچنین در مرآة العقول جلد ۲۳، صفحۀ ۵۰ این مضمون وارد شده. ما در واقع استدلالمان شبیه همین استدلال مرحوم مجلسی بود که از این روایت می‌خواستیم استظهار کنیم که ممکن است استظهار بشود کأنّ صدقه قبل از قبض هم نمی‌شود رجوع کرد، کأنّ اصلاً قبض معتبر نیست. قبض حتی شرط لزوم نیست، فضلاً از این که شرط صحت باشد. برگردیم ببینیم آیا واقعاً مفاد این روایت چی است. حالا من بحث را روی روایت محمد بن مسلم تطبیق می‌دهم، بحث‌های روایت‌های زراره هم شبیه همین هست، خیلی تفاوت جدی ندارد. این است که آن روایت را به این جهت خواندم که مرحوم مجلسی ذیل آن روایت این عبارت را آورده بود. و الا بحثش مثل هم است. ببینید الهبة و النحلة یرجع فیها صاحبها ان شائت حیزت ام لم تحز این چی می‌خواهد بگوید؟ ممکن است ما بگوییم که این در مقام بیان این هست که چه هبه و نحله، اصلاً کلاً این روایت در مقام بیان این هست که آن نکته‌ای که این روایت می‌خواهد روی آن تکیه کند آن این است که در هبه و نحلۀ صحیحه رجوع درست است. ولی در صدقۀ صحیحه رجوع صحیح نیست، اصلاً تکیه‌اش روی این جهت باشد. این روایت این را می‌خواهد بگوید، می‌گوید الهبة و النحلة یرجع فیها صاحبها ان شاء حیزت ام لم تحز، در مقام تعمیم نسبت به حیزت است، می‌خواهد بگوید هبه و نحله بعد از این که تصحیح هم شد، بعد از این که انتقال هم پیدا کرد طرف می‌تواند رجوع کند. کأنّ قبل از انتقال خب خیلی بحث جدی نیست که می‌تواند رجوع کند. آن تکیه‌ای که در این روایت هست این جهتش می‌تواند باشد که هبه و نحلۀ صحیحه هم که منشأ انتقال مال از واهب و ناحل به موهوب له و منحول له شده آن هم می‌شود رجوع کرد. آن وقت در مورد صدقه آن هم در واقع همین را می‌خواهد بگوید. می‌خواهد بگوید صدقۀ صحیحه آن را درش رجوع جائز نیست. اما حالا صدقۀ صحیحه چی است؟ این در مقام بیان این جهتش نیست که به چه چیزی صدقۀ صحیحه تحقق پیدا می‌کند. کما این که الا لذی رحمٍ هم که در ذیلش هست فإنّه لا یرجع فیه هم می‌تواند به همین معنا باشد که هبۀ به ذی رحم، این الا لذی رحم باز یک استثنایی از این است کأنّ ما یک گروه داریم که اینها در فرض صحتش رجوع صحیح است، آن هبه و نحلۀ به غیر ذی رحم است. یک گروه دیگر داریم که در فرض صحتش رجوعش صحیح نیست آن یکی‌اش صدقه است و یکی‌اش هبه و نحلۀ به ذی رحم است. اصلاً ناظر به آن بحثی که در جلسۀ قبل مطرح می‌کردم در مورد صحت تأهلیه نداشته باشد. اصلاً کل روایت در مورد صحت فعلیه است، می‌گوید صحت فعلیه اگر حاصل بشود در هبه و نحله به غیر ذی رحم این صحت فعلیه منشأ نمی‌شود که جواز رجوع دارد. نه، هنوز جواز رجوع هست. ولی به ذی رحم و صدقه که قربة لله هست و فی الله هست آن صدقۀ صحیحه و هبه و نحلۀ به ذی رحم صحیحه اینها رجوع درش جائز نیست. اگر این باشد اصلاً ربطی به بحث‌های ما ندارد. چون این در مقام بیان این نیست که چه چیزی شرط صحت است؟ صحیح را مفروض گرفته. و آن که بیشتر رویش رویش تأکید داشته آن بحث اصلی‌اش در مورد هبه و نحله هست که می‌گوید این هبه و نحله که ما می‌گوییم می‌شود رجوع کرد نه به خاطر اینکه انتقال صورت نگرفته، بعد از انتقال هم تأکیدش روی این نکته است که بعد از انتقال هم می‌شود رجوع کرد. خب این یک جور.

که طبیعتاً قبل از انتقال که می‌گوییم می‌شود رجوع کرد یعنی هنوز انتقالی نشده، رجوع کرد از باب یک نوع سالبه به انتفاء موضوع کأنّ اصلاً رجوع نشده، رجوع کرد یعنی حق دارد از این مال استفاده کند، مال خودش است، می‌تواند از مال خودش استفاده کند دیگر. رجوع کند به این معنا که حق دارد از آن مال بهره‌مند بشود.

یک احتمال دیگر هست آن احتمال این که این روایت ناظر به، آن احتمالی که ما در جلسۀ قبل رویش صحبت می‌کردیم، آن که می‌گوید که در هبه و نحله صاحبش می‌تواند رجوع کند. چه حیزت ام لم تحز. و هر یک از اینها رجوع برای از بین بردن اثری است که قبل از رجوع تحقق پیدا کرده. جایی که حیازت شده باشد صحت فعلیه آمده است. و این صحت فعلیه با رجوع از بین می‌رود. جایی که حیازت نشده باشد صحت فعلیه نیامده ولی صحت تأهلیه آمده. صحت تأهلیه یعنی این قضیۀ شرطیه صدق می‌کند. لو تحقق القبض لانتقل. یعنی انتقال بر فرض قبض که یک قضیۀ شرطیه هست. این انتقال بر فرض قبض را می‌خواهد از بین ببرد، کأنّ آن قبل از این که قبض صورت بگیرد همینجوری، اگر مثلاً هبه‌ای نبود، همینجوری قبض می‌کرد آن باعث نمی‌شد که آن طرف مالک باشد دیگر. مالکیت معلول دو تا امر است، هم باید انشاء صورت گرفته باشد، انشاء هبه، هم قبض صورت گرفته باشد. وقتی انشاء صورت می‌گیرد یک صحت تأهلیه می‌آید. یعنی همۀ اشیایی که یک معلول یک علتی هستند که اجزایی دارند. با آمدن هر جزء یک نحو صحت تأهلیه می‌آید. یعنی تأثیر شیء به فرض انضمام سائر اجزاء. این رجوع چی کار می‌کند؟ این صحت تأهلیه از بین می‌برد، یعنی بعد از این کأنّ اصلاً انشاء صورت نگرفته، قبض هم صورت بگیرد دیگر به درد نمی‌خورد. این آن انشاء را می‌خواهد باطل کند. ما بگوییم که اینجا اگر به این معنا گرفتیم آن وقت در بحث هبه و نحله که می‌گوید می‌شود رجوع کرد، چه قبل از حیات، چه بعد از حیازت، در مورد صدقه که می‌گوید نمی‌شود رجوع کرد اگر بگوییم این نمی‌شود رجوع کرد باز در هر دو صورت می‌خواهد بگوید. حالا آن خیلی ملازمه ندارد با این که در این صورت بخواهد هر دو صورت را بگوید، با این که آنجا هم به این معنا باشد. حالا فرض کنیم ما در جلسۀ قبل می‌گفتیم مجرد این که این ذیلش مربوط به اعم از هبه و نحلۀ صحیحه و هبه و نحلۀ متأهل الصحه است این باعث نمی‌شود صدر را ما صدقۀ صحیحه نگیریم. بنابراین ما به این بیان در جلسۀ قبل می‌خواستیم بگوییم که مجرد این که ذیل را ما دو صورت کرده این معنایش این نیست که صدر هم این دو صورت را می‌خواهد بگوید. من حالا از این مطلب می‌خواهم بالاتر بگویم، فرض کنید که صدر هم، ذیل مراد اعم است، و صدر هم اعم است. صدر می‌گوید که شما در صدقه نه قبل از حیازت، نه بعد از حیازت حق رجوع ندارید. یعنی چی؟ ممکن است این ناظر به حکم وضعی‌اش باشد. حق رجوع ندارید یعنی اگر هم رجوع کنید اینجور نیست که آن صحت تأهلیه از بین برود، صحت تأهلیه هنوز هست. ولی این که صحت فعلیه‌اش متوقف بر چی است، ازش چیزی در نمی‌آید. می‌گوید چه قبل از قبض، چه بعد از قبض در نحله و صدقه حق رجوع هست، در صدقه حق رجوع نیست. در نحله و صدقه چه کار می‌کرد؟ همان کاری که در نحله و صدقه رجوع می‌کرد در صدقه رجوع آن کار را نمی‌کند. یعنی قبل از قبض اگر شما رجوع کردید در صدقه هنوز صحت تأهلیه باقی است، اما صحت فعلیه هم باقی است؟ اصلاً صحت فعلیه دارد یا ندارد؟ به آن چی کار دارد؟ باز هم ربطی به بحث ما ندارد، استدلالی که ما می‌کردیم مبتنی بر این بود که ما بگوییم که این می‌خواهد بگوید قبل از قبض صحیح فعلیه است، این از این عبارت در نمی‌آید، فوقش این است که استفاده می‌شود که شما قبل از قبض در صدقه، اگر هم رجوع کنید این رجوع شما کأن لم یکن است، یعنی هنوز هم صحت تأهلیه دارد. بنابراین می‌تواند صحت فعلیه‌اش متوقف بر قبض باشد. پس این روایت ربطی به این بحث هم نخواهد داشت.

مرحوم مجلسی به این شکلی که ما مشی کردیم مشی نکرده، ایشان از این روایت می‌گوید که لا یجوز الرجوع فیها قبل القبض.

یک نکتۀ دیگر هم اینجا من عرض بکنم، آن این است که یک معنای دیگری در مورد عدم رجوع ممکن است ما بگوییم قائل بشویم. آن این است که بگوییم در صدقه معنای این که رجوع نمی‌شود کرد یعنی شما صدقه را که دادید لازم است قبض کنید، این که می‌گوید در صدقه، یعنی صدقه مشروط به قبض نباشد، لزوم صدقه، لزوم به معنای تکلیفی، یعنی شما وقتی صدقه دادید باید حتماً قبض کنید تا صدقه استقرار پیدا کند.

شاگرد: یعنی تصدق کردید؟

استاد: نه نیت نه، انشاء. انشاء صدقه، حالا این بحث نیت و انشاء را یک عبارتی در عبارت مرحوم فیض کاشانی هست، بین نیت انشاء فرق است، آنجا در موردش صحبت می‌کنم. اینجوری ما معنا کنیم، بگوییم لا یجوز الرجوع فیه یعنی حرام است رجوع کردن، یعنی باید شما قبض کنید ولی خب حالا اگر کسی این حرمت را عصیان کرد، ممکن است ما بگوییم حرام است رجوع کردن، ولی اگر کسی رجوع کرد و آن قبض را انجام نداد، ممکن است بگوییم هم شرط صحت قبض است، ولی مکلّف هست واهب که این شرط را محقق کند. این لا یجوز الرجوع به این معناست. خلاف ظاهر است، اینها ظاهر لا یجوز الرجوع این هست که به این معانی نیست. ولی حالا یک احتمال هم اینجوری ما معنا کنیم بگوییم که رجوع کردن واهب حرام است. باید بر آن تعهدش باشد و قبض هم انجام بدهد تا فعلیت پیدا کند. حالا خب اگر قبض انجام نداد چی؟ معصیت کرده، صدقه‌اش هم صحیح نشده، ولی موظف بوده که صدقه را صحیح کند، پس بنابراین اگر لا یجوز را به حرمت تکلیفی معنا کنیم این منافات با این ندارد که شرط صحت قبض باشد. البته عرض کردم آن که من به نظرم این روایت ازش استفاده می‌شود همان مطلبی بود که امروز عرض کردم. ظاهر این روایت این هست که در مقام بیان این هست می‌گوید صدقۀ صحیحه، نحله و هبۀ صحیحه اینها با همدیگر فرق دارند. در صدقۀ صحیحه نمی‌شود رجوع کرد، ولی در هبه و نحله اگر به ذی رحم باشد نمی‌شود رجوع کرد، اگر به ذی رحم نباشد می‌شود رجوع کرد. مراد این هست. بنابراین اصلاً این که شرط صحت صدقه چیست و چی نیست، به اینها کاری ندارد. بنابراین روایت ربطی به آن بحثی که ما استدلال می‌کردیم ندارد.

روایت بعدی ۳۵۱۲۴، ما یک روایت را یک جور معنا می‌کردیم حالا ببینیم این معنا اصلاً درست هست درست نیست. روایت علی بن یقطین.

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَى بَعْضِ وُلْدِهِ بِطَرَفٍ مِنْ مَالِهِ»

طرفٍ من ماله در لغت هست یعنی طائفة من ماله، قسمتی از مال.

«ثُمَّ يَبْدُو لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ يُدْخِلَ مَعَهُ غَيْرَهُ مِنْ وُلْدِهِ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ وَ عَنِ الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ بِبَعْضِ مَالِهِ عَلَى بَعْضِ وُلْدِهِ وَ يُبِينُهُ لَهُمْ»

اینجا نسخه بدل دارد، در بعضی چیزها یبینه، این یبینه لهم که اینجا هست در چیز به همین شکل آمده، در تهذیب و استبصار، در سرائر هم به همین شکل آمده، در استبصار یبینه له دارد. به هر حال خیلی مهم نیست. بعض ولده، کلمۀ بعض ممکن است لفظش را در نظر گرفته باشد که مفرد است، مفرد به آن برگردانده باشد. ممکن است مراد از بعض جماعتی بودند. محتوایش را در نظر گرفته باشد جمع برگردانده. چون بعداً هم جمع برگردانده. بعد این هست:

«أَ لَهُ أَنْ يُدْخِلَ مَعَهُمْ مِنْ وُلْدِهِ غَيْرَهُمْ بَعْدَ أَنْ أَبَانَهُمْ بِصَدَقَةٍ»

ما این ابان را به معنای افراز معنا می‌کردیم. و می‌گفتیم که کأنّ از این روایت استفاده می‌شود که اگر افراز نشده باشد حق رجوع دارد ولی بعد از افراز دیگر حق رجوع ندارد. این معنا که به معنای افراز باشد از عبارت‌های بسیار محدثین استفاده می‌شود. عبارت مرحوم مجلسی اوّل، مجلسی دوم، مرحوم فیض در وافی از اینها استفاده می‌شود که ابان را به این معنا گرفتند. فیض البته فرق بین این دو صورت به این شکل قرار داده، می‌گوید اصلاً این ابانه ولو به معنای افراز است ولی صورت اوّل نیت نیت التصدق است. صورت دوم با این ابانه تصدق کأنّه صورت گرفته. ما اینجوری معنا نمی‌کردیم، می‌گفتیم صورت اوّل هم انشاء کرده ولی انشاء اگر افراز خارجی تحقق پیدا نکرده باشد این انشاء لزوم نمی‌آورد. صورت دوم می‌گوید اگر انشاء افراز هم بر آن صورت گرفت آن لزوم می‌آورد. که البته گفتیم این افراز معنایش این است که قبض نشده، معنای افراز این هست که قبض نشده و بنابراین روی همین جهت ما داشتیم به این روایت استدلال می‌کردیم برای این که قبض معتبر نیست. حالا عبارت مرحوم فیض کاشانی را اینجا بخوانم، در ذیل همین روایت. یک روایت قبل از این روایت هست مرحوم فیض این روایت را معنایی کرده که از معنایش معلوم می‌شود که این روایت قبلی را چجوری. روایت قبلی‌اش این هست روایت عبد الرحمن بن حجاج، ۳۵۱۲۳.

«عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي الرَّجُلِ يَجْعَلُ لِوُلْدِهِ شَيْئاً وَ هُمْ صِغَارٌ ثُمَّ يَبْدُو لَهُ أَنْ يَجْعَلَ مَعَهُمْ غَيْرَهُمْ مِنْ وُلْدِهِ قَالَ لَا بَأْسَ.»

این «يَجْعَلُ لِوُلْدِهِ شَيْئاً وَ هُمْ صِغَارٌ»

اوّلا چون صغار هستند قبضش هم صورت گرفته دیگر، بنابر روایت دیگر.

«ثُمَّ يَبْدُو لَهُ أَنْ يَجْعَلَ مَعَهُمْ غَيْرَهُمْ»

می‌خواهد حالا افراد دیگر را داخل بکند. روایات در مورد این که کسی که تصدّق علی ولده بشیءٍ ثم اراد ان یدخل معهم غیرهم تنافی بدوی دارند. حالا چطوری این روایت را جمع می‌کند مورد بحث است. مرحوم فیض کاشانی در وافی، جلد ۱۰، صفحۀ ۵۱۷ در ذیل این اوّل این روایت علی بن یقطین اینها را آورده بعد روایت عبد الرحمن بن حجاج را که آورده می‌گوید ینبغی حمله علی ما اذا لم یکن علی وجه التصدق و ابتغاء وجه الله سبحانه. یکی این که به وجه تصدق نباشد، اگر وجه تصدق و ابتغاء وجه الله باشد دیگر آن جایگاه رجوع نیست، دیگر می‌رود پی کارش و نمی‌تواند دیگر بعد از آن کاری بکند، این یک. و لم ینبه من ماله و انما کان فی نیته لئلا ما ینافی سبقه. و از مالش هم جدا نکرده، لم ینبه من ماله. لم یبنه اشاره به همین ابان هست که در این روایت است. انما کان فی نیته، فقط نیت کرده کأنّ اگر می‌خواست واقعاً این تحقق پیدا کند باید انشاء فعلیه، ابان را به معنای انشای فعلیه گرفته. و لم یبنه یعنی اصلاً انشاء نکرده، آن هم یتصدق علی بعض ولده بطرف من ماله با توجه به این معنا یعنی نیت تصدّق دارد، ایشان اینجوری معنا کردند. بعد یک تعبیر دیگری هم در وافی، جلد ۱۰، صفحۀ ۵۱۴ در ذیل یک روایت مفصلی هست حالا آن روایت‌هایش خیلی مهم نیست ولی من کلمۀ ابان را در آنجا، می‌گوید:

«ثم إن الصدقة حيث لا تكون إلا لله عز و جل فلا يجوز الرجوع فيها لأن ما يعطى لله و في اللّٰه فلا رجعة فيه و فی ذلك لأنه بمجرد الإبانة استحق الأجر و كتبت له و ما لم يعط لله و في اللّٰه جاز الرجعة فيه إلا في مواضع مستثناة كما يأتي»

ایشان ابانه را مقوم چیز قرار داده، کأنّ تصدق تا قبل از ابانه تحقق ندارد، به مجرد ابانه صدقه تحقق پیدا می‌کند، صدقه که تحقق پیدا کرد این داخل در آن هبۀ معوضه می‌شود. هبۀ معوضه شد، هبۀ معوضه رجوع ندارد. آن بحثی که در جلسۀ قبل هم اشاره کردم بعداً هم دوباره به آن برمی‌گردم. پس اینها ابانه را مرحوم فیض کاشانی اینجور معنا کرده.

مرحوم مجلسی اوّل ابانه را به این معنا نگرفته، ولی حالا ابانه را برایتان بخوانم، ظاهراً به این معنا نگرفته، یعنی هیچ قرینه‌ای که به این معنا گرفته باشد ندارد. این روایت‌هایی که در مورد این که آیا می‌شود بعد از تصدّق بر وُلد رجوع کرد و دیگران را داخل کرد، ادخال سایر الولد صحیح هست یا صحیح نیست، این روایت‌ها را چجوری جمع می‌کنیم؟ مرحوم مجلسی اوّل در روضة المتقین، جلد ۱۱، صفحۀ ۱۶۹ این روایات را آورده که به ترتیب جامع الاحادیث، ۳۵۰۷۷، ۳۵۰۷۸، ۳۵۱۲۳، ۳۵۱۲۴، ۳۵۱۲۵، این ۵ تا روایت را آورده، بعد می‌گوید: «فطريق الجمع بين هذه الأخبار أنه إذا قبضها لم يجز له أن يأخذ منهم و لا أن يشرك معهم غيرهم و إن لم يقبّضها جاز التشريك بإدخال أولاده الأخر معهم، و في الصغار إذا أبانها لم يجز له الإدخال و إلا جاز و الله تعالى يعلم.»

اوّلاً بحث ابانه را در مورد صغار قرار داده نه در مورد کبار و آن هم شرط می‌کند در صغار باید ابانه بشود، این که ابانه را در صغار شرط می‌کند این معنایش این است که ابانه به آن معنای شرط اصل چیز نیست چون آن اگر به معنای این باشد که اصل تصدّق با ابانه تحقق پیدا کرده آن دیگر صغار و کبار ندارد دیگر. این اینجوری بین روایات جمع کرده.

ولی من به نظرم این روایات اوّلاً یک گیری دارد، اوّلاً گیر را ببینیم چجوری حل می‌کنیم؟ این روایت «عَنِ الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ بِبَعْضِ مَالِهِ عَلَى بَعْضِ وُلْدِهِ وَ يُبِينُهُ لَهُمْ» اوّل مفعول یبینه خود آن مال است. در ذیلش مفعول ابانه متصدق علیها شده. «أَ لَهُ أَنْ يُدْخِلَ مَعَهُمْ مِنْ وُلْدِهِ غَيْرَهُمْ بَعْدَ أَنْ أَبَانَهُمْ بِصَدَقَةٍ».

«أَبَانَهُمْ بِصَدَقَةٍ» ظاهر در افراز نیست. مال را أبانه بگوییم آن افراز است. أبانه یعنی جدا کرد، تمییز داد. یک مالی که مشترک هست وقتی می‌آیند مال افراد از هم جدا می‌کنند إبانة المال است. أبانه اگر به مال تعلق بگیرد معنای افراز است ولی أبانه در ذیل أبانهم هست. به هر حال این چیز دارد، چرا ما ابانه. ما در جلسۀ قبل، در جلسات قبل ابانهم را به قرینۀ صدر به معنای ابان لهم معنا می‌کردیم، توجه داشتند به این معنا که بحث دارد، فعلاً اصل استدلال بشود تا بعد بحثش را بکنیم. ولی واقعش این است که چرا أبانهم را به آن معنا می‌گیریم؟ أبانهم می‌تواند به معنای این باشد که به وسیلۀ صدقه این بچه‌ها را از هم جدا کرده باشد. به وسیلۀ صدقه یعنی به وسیلۀ پرداخت صدقه، این به یک معنا، اگر مراد از صدقه اصل انشاء صدقه باشد خب انشاء صدقه در آن صورت قبلی هم همین صورت است دیگر. این که می‌گوید ابانهم بصدقةٍ یعنی به پرداخت صدقه و به اقباض صدقه اینها را جدا کرده باشد. اصلاً مراد قبض باشد. بعداً ابانهم بصدقةٍ یعنی به وسیلۀ دادن صدقه این بچه‌ها را از سایر بچه‌ها جدا کرده باشد، این مال را در اختیار آنها گذاشته، در اختیار دیگران نگذاشته. اگر این باشد اصلاً مربوط به، اصلاً دلیل بر این است که در صدقه قبض معتبر است. این یک نکته.

نکتۀ دوم این که خود آن ابان هم اگر مراد افراز باشد، آیا افراز خودش خصوصیت دارد یا مقدمه برای قبض است؟ ممکن است اصلاً هیچ کسی من ندیدم در کلمات فقها که برای افراز یک خصوصیتی در این بحث‌ها قائل باشند. ممکن است بگوییم ابانه آنجا هم که ابانه ذکر کرده، ولو افراز تعبیر شده ولی مقدمه است برای قبض. یعنی مال را جدا کرده که به آنها بدهد، کأنّه به آنها بدهد هم در آن هست. یک عبارتی مرحوم شیخ طوسی در استبصار من دیدم به یک تناسب من این برایم جالب آمد این را برایتان بخوانم. در ذیل یک روایت دیگر است به بحث ما اصلاً به یک معنا ربطی ندارد. ولی ارتباط ابانه و تسلیم را می‌خواهم برایتان بخوانم. در ذیل روایت سماعة یک روایت سماعة هست من در جامع احادیث پیدایش نکردم که آدرس جامع احادیث بدهم. روایت سماعة این هست «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عَطِيَّةِ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ فَقَالَ أَمَّا إِذَا كَانَ صَحِيحاً فَهُوَ لَهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ وَ أَمَّا فِي مَرَضٍ فَلَا يَصْلُحُ.»

که عطیۀ والد به ولد در مرض صحیح نیست.

حالا مرحوم شیخ وارد بحث می‌شود که: «فَالْوَجْهُ فِي هَذَا الْخَبَرِ أَحَدُ شَيْئَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مَكْرُوهاً»

در مرض، لا یصلح اشاره به آن لا یصلح‌اش است. در مرض این که پدر به فرزند بخواهد هدیه‌ای بدهد این مکروه است و مناسب نیست.

«وَ الْوَجْهُ الْآخَرُ أَنَّهُ لَا يَصْلُحُ ذَلِكَ إِذَا لَمْ يُبِنْهُ مِنْ مَالِهِ وَ لَا يُسَلِّمْهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ ذَلِكَ غَيْرَ جَائِزٍ»

می‌گوید این که مرض را گفته مراد خصوص صورتی هست که به اقباض آن بچه نداده، کأنّ اگر سالم باشد به‌طور طبیعی اقباض هم صورت می‌گیرد. ولی وقتی مریض باشد به خاطر مریض بودن خود این زمینه است برای این که اقباض و اینها صورت نگیرد.

«لَمْ يُبِنْهُ مِنْ مَالِهِ وَ لَا يُسَلِّمْهُ إِلَيْهِ» این یبنه چه خصوصیتی دارد؟ این تمهید هست برای لم یسلمه الیه. می‌گوید عطیه برای این که صحیح باشد باید تسلیم صورت بگیرد. باید افرازش بگیرد تا تسلیم بدهد. این تعبیر را ببینید. لم یبنه را با لم یسلمه کنار هم گذاشته. من فکر می‌کنم این روایت را اینجوری معنا کردن خیلی طبیعی باشد این که یبینه لهم ا له ان یدخل معهم من ولده غیرهم یعنی افراز هم اگر باشد، افراز مقدمۀ بر تسلیم است، جدا کرده در اختیار آنها قرار داده. وقتی در اختیار آنها قرار داده دیگر لازم شده و تمام شده و دیگر حق تغییر و اینها ندارد. بنابراین این به نظر می‌رسد روایت یک ظهور چشمگیر، اگر ذاتاً هم به معنای افراز باشد و مثلاً بگوییم اطلاق دارد و امثال اینها به قرینۀ سایر روایاتی که قبض را معتبر کرده در صحت عطیه و مثلاً صدقه و امثال اینها، به راحتی این را می‌شود مقدمه قرار داد برای این که مراد از ابانه قبض هست، یعنی مقدمه برای قبض هست. این هم این روایت.

روایت بعدی ۳۵۱۶۱ هست که بحثش را کردیم، خواندیم.

۳۵۱۶۶، این روایت جالبی است، روایت را می‌خوانم، اینها خیلی بحث دارد. این روایت: «أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا تَصَدَّقَ الرَّجُلُ بِصَدَقَةٍ أو هبةٍ» «أو هبةٍ» در تهذیب هست در کافی نیست «قَبَضَهَا صَاحِبُهَا أَوْ لَمْ يَقْبِضْهَا عُلِمَتْ أَوْ لَمْ تُعْلَمْ فَهِيَ جَائِزَةٌ.»

این روایت برای این که بشود استدلال کرد باید مراد از صاحبها را ما متصدَّقٌ علیه معنا کنیم، نه متصدِّق. ما در همان جلسه هم اشاره کردم که این روایت روشن نیست که مراد متصدِّق علیه باشد. مرحوم مجلسی یک روایت دیگری هست من به تناسب، مرحوم مجلسی به این نکته هم توجه کرده. مرحوم مجلسی در. این روایت شبیه‌اش در ۳۵۱۰۵ یک روایت دیگر وارد شده که مرحوم مجلسی در ذیل آن روایت یک بحثی دارد، ۳۵۱۰۵ که آن به این روایت مورد بحث ما تأثیرگذار نیست.

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ صَدَقَةِ مَا لَمْ تُقْسَمْ وَ لَمْ تُقْبَضْ فَقَالَ جَائِزَةٌ إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النُّحْلَ فَأَخْطَئُوا.»

مرحوم مجلسی این روایت اینجوری دارد. این ملاذ الاخیار، جلد ۱۴، صفحۀ ۴۱۳ است. می‌گوید ظاهره

«ظاهره أنه لا يجوز الرجوع في الصدقة قبل القبض» این لم یقبض که گفته. جائزة یعنی لازمة. بعد هم این را توضیح می‌دهد که جائزة أو لازمة، در مرآة العقول، عبارت‌هایش را می‌خوانم.

«ظاهره أنه لا يجوز الرجوع في الصدقة قبل القبض أيضا. و يمكن حمله على الكراهة، و سيأتي في باب النحل أمثاله مع اختلاف ما،»

أمثاله همین روایت‌های مورد بحث ماست. روایت ابی مریم و روایت همین یک ابی بصیر دیگر داریم و اینها.

«هذا إذا كان الجواز بمعنى المضي و اللزوم و عدم القبض بعد الوقف،»

این لم تقبض، یعنی قبضی که بعد از وقف هست.

«كما هو الظاهر من آخر الخبر،»

«إِنَّمَا أَرَادَ النَّاسُ النُّحْلَ فَأَخْطَئُوا.» می‌گوید این ظاهرش این است که مراد از لم تقبض این عدم القبض بعد الوقف است.

«و يكون المعنى: أن الناس توهموا أنها مثل النحلة في جواز الرجوع و أخطأوا.»

این روایت را ملاحظه بفرمایید ان شاء الله یکشنبه ادامۀ عبارت مرحوم مجلسی. حالا این آدرس مرآة العقول را بدهم، ملاذ الاخیار، جلد ۱۴، صفحۀ ۴۱۳؛ و مراة العقول، جلد ۲۳، صفحۀ ۵۱.

اجمال بحث را اشاره بکنم، تفصیلش مطلب دیگر. ما دو تا قبض داریم، یک قبض الواقف داریم، یک قبض الموقوف علیه داریم. اینجا مراد کدام قبض است؟ قبض الواقف قبل از وقف و حین الوقف باید باشد. قبض الموقوف علیه حین الوقف یا بعد الوقف باید باشد. اینها دو تا چیز مختلف هستند، این روایت چی را می‌خواهد بگوید این را توجه بفرمایید، این را ان شاء الله در یکشنبه در خدمت دوستان خواهیم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان